

سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه

عبدالرضا یوسفی میانجی^۱، حسین دهشیار^۲، نوذر شفیعی^۳، رحمت حاجی‌مینه^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰

چکیده

پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶، یک رویداد غیرمنتظره بود. هدف اصلی این مقاله بررسی سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه است. پرسش اصلی این مقاله عبارت است از: عوامل تعیین‌کننده و مؤلفه‌های سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه چیست؟ در پاسخ به این پرسش، به بررسی عوامل گوناگون سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نظریه رئالیسم تهاجمی ضمن ماهیت بنیادی - نظری، از ماهیت کاربردی برخوردار است. این نظریه پاسخ مناسبی به رفتار بازیگران نظام بین‌الملل داده است. برپایه یافته‌ها و نتایج این پژوهش سیاست خارجی ترامپ به دنبال حفظ موقعیت موجود خود در منطقه و پیشگیری از ظهور هژمون منطقه ای است که می‌تواند ثبات موازنه قدرت را برهم بزند و هژمونی امریکا را در دنیا به چالش بکشد. این مطالعه از نوع نظری - بنیادی است و به روش توصیفی - تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی؛ امریکا؛ خاورمیانه؛ ترامپ؛ رئالیسم تهاجمی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ایران، تهران (نویسنده مسئول)

bagovas8888@yahoo.com

۲. استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی روابط بین‌الملل، ایران، تهران

۳. استاد و عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ایران، تهران

۴. استادیار روابط بین‌الملل، گروه ارتباطات و علوم اجتماعی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۱- مقدمه

خاورمیانه یکی از بی‌ثبات‌ترین دوره‌های خود را تجربه می‌کند. سیاست قدرت‌های بزرگ مانند ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا و همچنین رقابت قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، عربستان و ترکیه فضا را پیچیده‌تر از گذشته کرده است. از سوی دیگر شبکه‌ای شدن گروه‌های تروریستی به وضعیت بغرنج خاورمیانه بیشتر دامن می‌زند.

بر این اساس، بنابه نظریه رئالیسم تهاجمی، حضور ایالات متحده در منطقه، تلاشی برای تداوم هژمونی در مقابل کشورهای رقیب و تهدید گروه‌های تروریستی و دولت‌هایی مانند ایران تفسیر می‌شود. ایالات متحده پس از جنگ سرد سیاست خارجی عمیقاً لیبرال را اتخاذ کرد که معمولاً «هژمونی لیبرال»^۵ نامیده می‌شد. هدف از این استراتژی ایجاد یک اقتصاد بین‌المللی باز و ایجاد نهادهای قدرتمند بین‌المللی است. در اصل، ایالات متحده تلاش کرده است که جهان را در تصویر خود بازسازی کند. طرفداران این سیاست که به‌طور گسترده در سیاست خارجی ایالات متحده وجود دارند، بر این باورند که جهان را مسالمت‌آمیزتر خواهد کرد و موضوعات دوجانبه گسترش تسلیحات هسته‌ای و تروریسم را بهبود می‌بخشد. این فرایند موجب کاهش نقض حقوق بشر خواهد شد و دموکراسی‌های لیبرال را در مقابل تهدیدات داخلی محافظت می‌کند (Mearsheimer, 2001: 4).

از سوی دیگر نهادگرایان لیبرال ادعا می‌کنند که دولت‌هایی که به نهادهای بین‌المللی^۶ ملحق می‌شوند، احتمال بیشتری دارد که با یکدیگر همکاری کنند، زیرا آن‌ها با قوانین سازمان‌های بین‌المللی محدود می‌شوند. از زمان جنگ سرد تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ آمریکا را در موقعیت ایدئال برای پیروزی با اندیشه لیبرالی قرار داد. از سوی دیگر آمریکا سیاست خارجی جاه‌طلبانه‌ای را برای تسلط هژمونی لیبرال در جهان مخصوصاً در خاورمیانه تا روی کار آمدن ترامپ پیش گرفت (Walt, 2018: 19).

بر اساس ضرورت بررسی عوامل گوناگون و شناخت سیاست خارجی ترامپ سؤال اصلی مقاله این‌گونه مطرح می‌شود: عوامل تعیین‌کننده و مؤلفه‌های سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه چیست؟

در پاسخ به این سؤال، فرضی [مقاله این‌گونه مطرح می‌شود که عوامل و مؤلفه‌های گوناگونی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست خارجی آمریکا نقش دارد و ترامپ با زیر سؤال بردن فرایند سیاست خارجی گذشته دگرگونی وسیعی را در قلمرو سیاست خارجی آمریکا در بطن تداوم مشروعیت اصول بنیادین بین‌المللی آمریکا به صحنه می‌آورد. هدف این پژوهش در آن است که با روشی تحلیلی بر مبنای رئالیسم تهاجمی، نحوه گذار از سیاست خارجی مبتنی بر مؤلفه‌های هژمونی لیبرال به رئالیسم تهاجمی را نشان دهد. در این مقاله ابتدا نظریه رئالیسم تهاجمی تبیین می‌شود؛ سپس به یافته‌های مقاله برای پاسخ به سؤال مقاله پاسخ داده خواهد شد؛ به عبارت دیگر در این بررسی به دنبال پاسخی هستیم که دلایل سیاست خارجی ترامپ برای مداخله نکردن در خاورمیانه را تبیین کند. در این پژوهش از روش تبیینی - تحلیلی استفاده شده است و از جدیدترین منابع و داده‌های موجود برای اثبات فرضیه پژوهش بهره گرفته شده است. این مقاله از نظر موضوع نوآورانه و از لحاظ نتایج، کاربردی و قابل استناد است. یکی از محدودیت‌های مهم مقاله حاضر این است که سیاست خارجی ترامپ

⁵ liberal hegemony

⁶ International institutions

در خاورمیانه شکل انسجام‌یافته‌ای پیدا نکرده است و محققین جنبه‌های مختلفی را برای تجزیه و تحلیل پیش‌رو دارند و هنوز مسائل مرتبطی وجود دارد که باید بررسی شود.

۱-۱ خاورمیانه

منطقه خاورمیانه شامل سی و یک کشور با حدود ۴۵۰ میلیون نفر جمعیت است که اکثر آن‌ها به جز ترکیه، ایران و اسرائیل، عرب هستند؛ البته کشورهای شمال آفریقا، یعنی مراکش، الجزایر، تونس، لیبی و موریتانی را نیز شامل می‌شود (D. Anderson & W. Anderson, 2014: 5).

خاورمیانه واژه‌ای است که نخستین بار در یادار ماهان در توصیف این منطقه جغرافیایی به کار برد و پیشنهاد داد که امریکا برای استقرار نظم هژمونیک مورد نظر خود، خاورمیانه را منطقه واحد ببیند و سیاست یگانه‌ای در قبال آن طراحی کند (D. Anderson & W. Anderson, 2014: A).

موقعیت جغرافیایی خاورمیانه، ویژگی‌هایی به این منطقه داده که همواره سیاست بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است. وجود منابع زیرزمینی نشانه‌هایی از اهمیت استراتژیک، ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئوپلیتیکی این منطقه به شمار رفته است. ژئوپلیتیک موضوعی کاربردی است که سیاستمداران برای رسیدن به مقاصد سیاسی و پیروزی در صحنه قدرت‌های رقیب و احیاناً سلطه بر دیگران آن را به کار می‌گیرند (Hafeznia, 2005: 25-26).

در میان آن‌ها تنگه‌های بسفر، داردانل، هرمز، باب‌المندب، جبل‌اطارق و کانال سوئز جایگاه خاصی دارد. حافظ‌نیا به «ساختار ژئوپلیتیکی» نیز اشاره دارد و آن را به دو بعد روابط قدرت و بعد فضائی تقسیم می‌کند (Hafeznia, 2006: 131, 135). از نظر روابط قدرت ساختار ژئوپلیتیکی نظام‌های قدرت، نشان‌دهنده ترکیبات قدرت است و از لحاظ فضایی، روابط بین اجزا و عناصر به ساختار توزیع قدرت و نفوذ هر یک از بازیگران سیستم اشاره دارد؛ بنابراین از لحاظ ساختار ژئوپلیتیکی می‌توان به خوبی موازنه قدرت را به نفع یا ضرر بازیگران بین‌المللی برهم زد و به همین دلیل نیز ابرقدرت‌ها این منطقه را محل منازعه خود قرار داده‌اند.

۲- چارچوب نظری

۱-۲ رئالیسم تهاجمی

واقع‌گرایی پارادایمی است که جایگاه مهمی دارد؛ نقطه اتکای این نظریه بر محور دولت است. واقع‌گرایی کانون توجهش بر امنیت و قدرت است. بر همین اساس، واقع‌گرایی تهاجمی بر پنج مفروض استوار است که علت و انگیزه کشورها برای بیشینه‌سازی قدرت در نظام بین‌الملل آنارشیک را توضیح می‌دهد.

اول، کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، بازیگران اصلی و عمده در سیاست جهان هستند که در یک نظام آنارشیک اقدام می‌کنند. واقع‌گرایان تهاجمی، این فرض را مطرح می‌کنند که دولت‌ها به‌دنبال به حداکثر رساندن قدرت هستند (میرشیمر ۱۹۹۳: ۱۴۲-۳) و به‌جای برابری، به‌دنبال برتری، برای ایجاد امنیت بیشتر خودند و به این ترتیب شانس بقای خود را افزایش می‌دهند (Zakaria, 'Labs, 1997'; Schweller, 1996; Liberman, 1996; Gilpin, 1981). میرشیمر با والتز موافق است که آنارشی در نظام بین‌الملل، (Elman, 2004; Mearsheimer, 2001; 1998).

دولت‌ها را مجبور به رقابت برای قدرت می‌کند. با این حال، او استدلال می‌کند که دولت‌ها به دنبال هژمونی‌ای هستند که در نهایت تهاجمی‌تر از والتز است. به نظر میرشایمر، پیکربندی قدرت بیشترین ترس و بزرگ‌ترین رقابت امنیتی میان دولت‌ها را ایجاد می‌کند (Mearsheimer, 2001: 23).

دوم، همه کشورهای از میزانی توانایی نظامی تهاجمی برخوردارند؛ بنابراین، هر کشوری قادر است تا به همسایگانش ضربه و خسارت وارد کند. البته توانایی‌های کشورهای مختلف با هم تفاوت دارد و در طول زمان تغییر می‌کند. سوم، کشورها هرگز نمی‌توانند از نیات کشورهای دیگر مطمئن باشند؛ زیرا برخلاف توانایی‌های نظامی، نیت کشورها را که در اذهان تصمیم‌گیرندگان آنهاست، نمی‌توان به صورت تجربی واری و تشخیص داد؛ حتی اگر بتوان به نیت کشورها در زمان حال پی برد، تشخیص و درک نیت آینده آنها غیرممکن است؛ از این رو سیاست‌گذاران هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که آیا با یک کشور طرفدار وضع موجود یا تجدیدنظرطلب مواجه‌اند.

چهارم، هدف اصلی کشورها بقاست. کشورها تلاش می‌کنند تمامیت ارضی، آزادی عمل، خودمختاری و نظم سیاسی داخلی‌شان را تأمین و حفظ کنند. کشورها می‌توانند اهداف دیگری مانند رفاه و حفظ حقوق بشر را پیگیری کنند؛ اما این اهداف در اولویت بعد از بقا قرار دارد؛ زیرا پیگیری و تأمین این اهداف در صورت حیات و بقا امکان دارد. پنجم، کشورها کنش‌گران عاقل هستند؛ یعنی آنها قادر به اتخاذ راهبردهای درستی هستند که چشم‌انداز و امید بقای آنان را بیشینه می‌کند. این امر بدان معنا نیست که کشورها گاه‌گاهی دچار سوءمحاسبه نمی‌شوند؛ چون کشورها در جهان پیچیده با اطلاعات ناقص عمل می‌کنند؛ از این رو، گاهی اشتباهات بزرگ و بدی مرتکب می‌شوند (Mearsheimer, 2001: 30-31).

مجموع این پنج مفروض شرایطی را به وجود می‌آورد که کشورها دغدغه موازنه قوا و حفظ قدرت دارند و حتی انگیزه قوی و شدیدی را برای بیشینه‌سازی قدرت فراهم می‌کنند. کشورها از یکدیگر هراس دارند و تنها می‌توانند برای تأمین امنیت‌شان به خود اتکا کنند و بهترین راهبرد برای تأمین و تضمین بقا بیشینه‌سازی قدرت نسبی است؛ از این رو، برخلاف نواقح‌گرایان تدافعی که استدلال می‌کنند، کشورها تنها در پی کسب میزان مقتضی از قدرت‌اند (Van Evera, 1989; Glaser, 1996; Waltz, 1999). نواقح‌گرایان تهاجمی بر این باورند که تأمین امنیت مستلزم کسب و بیشینه‌سازی قدرت نسبی تا حد امکان است (Labs, 1997)؛ در نتیجه آنان دوام و پایداری نظم و موازنه قوای موجود را زیر سؤال برده‌اند و استدلال می‌کنند که کشورها هرگز از قدرت خود راضی نیستند و نهایتاً درصدد هژمونی برای تأمین و تضمین امنیت‌شان هستند. هدف نهایی هژمون شدن و ماندن در نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ حتی کشور هژمون نیز هنوز کاملاً راضی نبوده و درصدد است تا از ظهور رقبای هم‌تراز خود جلوگیری کند (Mearsheimer, 2001: 21-42). میرشایمر، برخلاف والتز، استدلال می‌کند که افزایش توانایی‌ها و مقدرات می‌تواند امنیت کشور را بدون برانگیختن واکنش خنثی‌کننده و مقابله‌جویانه سایر کشورها تأمین کند. وقت‌شناسی دقیق و فرصت‌طلبی به موقع تجدیدنظرطلبان، احاله مسئولیت^۷ و اطلاعات نامتقارن، اجازه و امکان موفقیت را به هژمون بالقوه می‌دهد؛ بنابراین بیشینه‌سازی قدرت لزوماً

⁷ buck – passing

خود شکست‌دهنده نیست و کشورها می‌توانند به‌طور عقلایی در جهت کسب هدف هژمونی منطقه‌ای تلاش و عمل کنند (Elman, 2007: 18).

بنابراین در چارچوب نواقح‌گرایی تهاجمی، توسعه‌طلبی، تجاوز و تجدیدنظرطلبی یک وضعیت طبیعی است که کشورهای عاقل بیشینه‌ساز قدرت ایجاد می‌کنند. بیشینه‌سازی قدرت به‌منظور کسب هژمونی، از نظر میرشایمر، بر مبنای عقلانیت و محاسبات و ملاحظات عقلانی صورت می‌گیرد؛ چون شرایطی که وی برای توسعه‌طلبی مبنی بر بیشینه‌سازی قدرت قائل می‌شود، آن را بسیار سخت می‌سازد. اولاً، کشورها در صورت آماده‌بودن فرصت‌های مناسب به توسعه‌طلبی دست می‌زنند. ثانیاً، توسعه‌طلبی تنها زمانی صورت می‌گیرد که منافع آشکار و ملموس از خطرات و هزینه‌های آن بیشتر باشد. ثالثاً، کشورها در صورت بلوکه‌شدن توسط دیگران از توسعه‌طلبی دست می‌کشند و در انتظار فرصت مناسب می‌نشینند؛ از این‌رو، میرشایمر در توضیح علت ندرت و قلت هژمونی در طول تاریخ می‌گوید: پیش از دستیابی به هژمونی و تسلط، هزینه‌های توسعه‌طلبی معمولاً بیش از منافع آن است (Mearsheimer, 1990: 13).

ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل منجر به نتایج متفاوتی برای نظریه‌پردازان واقع‌گرای تهاجمی شده است. واقع‌گرایان تهاجمی استدلال می‌کنند که هرج‌ومرج دولت‌ها را مجبور می‌کند تا قدرت نفوذ خود را به حداکثر برسانند؛ به‌منظور رقابت برای قدرت در یک مبارزه بی‌پایان برای هژمونی، هرج‌ومرج دولت‌ها را تشویق می‌کند که راهبردهای دفاعی، معتدل و محکم اتخاذ کنند (Snyder, Walt, 1987؛ Gaddis, 1987؛ 1999؛ Van Evera, 1984؛ Jervis, 1979؛ Taliaferro, 2000/01؛ Lynn-Jones, 1995؛ Glaser, 1994/5؛ 1991؛ واسکوز ۱۹۹۷؛ زاکاریا ۱۹۹۸؛ Moravcsik, 1999؛ Mearsheimer, 2001).

۳- یافته‌ها

۳-۱ مؤلفه‌های سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه

از زمان پایان جنگ جهانی دوم مؤلفه‌های سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه طیف مختلفی را در بر می‌گیرد: تأمین دسترسی استراتژیک به نفت در منطقه خلیج فارس، پشتیبانی و حمایت از حاکمیت اسرائیل، حفظ پایگاه‌های نظامی ایالات متحده، به‌ویژه در کشورهای حوزه خلیج فارس، دفاع از دولت‌های هم‌پیمان و رژیم‌های دوست، مبارزه با تروریسم و متغیرهای دیگر که ممکن است سیاست خارجی آمریکا و متحدان آن‌ها را در منطقه تحت تأثیر قرار دهد.

۳-۱-۱ وابستگی استراتژیک به نفت منطقه خاورمیانه

یکی از مؤلفه‌های مهم ایالات متحده در منطقه خاورمیانه تا اواخر ریاست جمهوری او‌باما نیاز به دسترسی آمریکا به نفت خاورمیانه بود. در پایان جنگ جهانی دوم، دولت ایالات متحده درباره کاهش تولید نفت و سقوط اقتصادی احتمالی که از کمبود سوخت ناشی می‌شود، آگاه شد. برای جلوگیری از کمبود سوخت، ایالات متحده خواستار تقاضای اقتصادی برای امتیازات بیشتر کشورهای خاورمیانه شد. این نیاز در سال‌های قبل از جنگ با دستیابی به امتیازات در بحرین (۱۹۲۹)،

کویت (۱۹۳۴) و عربستان سعودی (۱۹۴۷) آغاز شد. این امتیازات توسط چند شرکت نفتی کسب شد (Rustow, 1982: 92-93).

در سال ۱۹۴۸، پس از درخواست امریکا، چندین شرکت برای بهره‌برداری از این امتیازها توسعه یافتند. شرکت امریکایی نفت عربستان^۸ توسط مجموعه‌ای از شرکت‌های نفتی ایجاد شد.^۹ این شرکت‌ها به‌زودی بررسی و توسعه زمین‌های تولید را در دستور کار خود قرار داد؛ این بررسی‌ها آن‌ها را به جمع‌آوری سود عظیمی از نفت ارزان‌قیمت توانا می‌کرد و این برای بازسازی اقتصادهای اروپا و ژاپن - خسارت‌دیده در جنگ جهانی دوم - مناسب بود. این رونق در نهایت این نفت ارزان را به سواحل ایالات متحده آورد و رشد اقتصاد ایالات متحده پس از جنگ را تحریک کرد؛ این امر تمایل شرکت‌های ایالات متحده برای نفوذ به کشورهای کویت، ایران و سایر تولیدکنندگان نفت در منطقه را ایجاد کرد (Diller, 1991: 109).

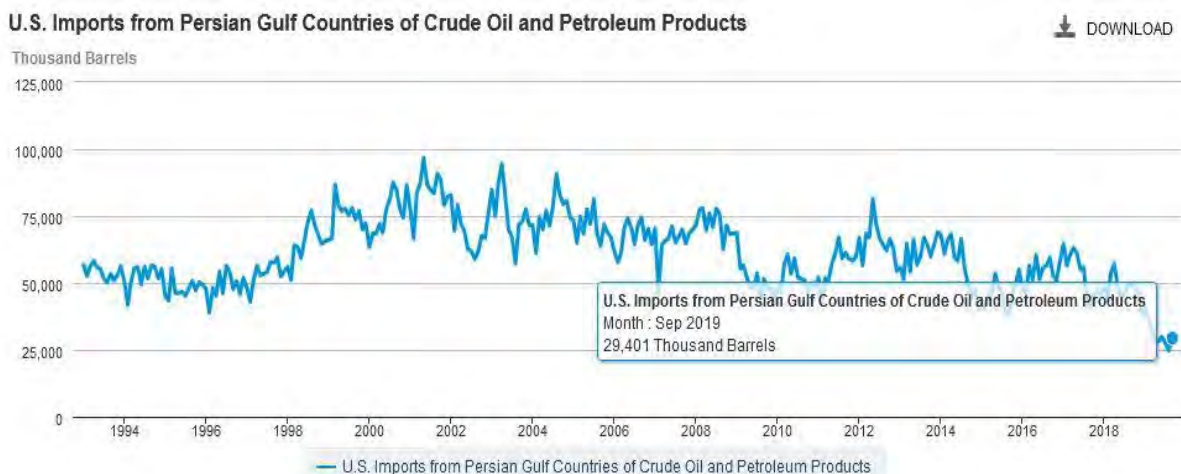
در عین حال، با افزایش قیمت نفت، تولید نفت ایالات متحده در مقایسه با افزایش مصرف آن شروع به کاهش کرد. این رشد تا سی درصد کل مصرف نفت خام جهان را تنها با حدود شش درصد از ذخایر جهان افزایش داد. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده کوشید به جست‌وجوی منابع جایگزین نفت در خارج از کشور برای برآورده کردن نیازهای آینده خود اقدام کند. خاورمیانه به دلیل تأمین منابع بلندمدت نفتی خود، برای دولت ایالات متحده و شرکت‌های نفتی امریکا بسیار جذاب بود. ذخایر نفتی عربستان نشان می‌دهد که به‌طور بالقوه بسیار بیشتر از شصت درصد ذخایر نفتی جهان است. درحقیقت، عربستان سعودی، عراق، کویت و ابوظبی بیش از پنجاه درصد از ذخایر معروف را در میان خود داشتند (Iskandar, 1974: 55).

اهداف قابل توجه ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، تأمین دسترسی غرب به نفت بوده است. این دلایل دوگانه هستند: اول، دلایل اقتصادی و دوم، سیاست استراتژیک. وابستگی امریکا به نفت خاورمیانه پس از بحران مالی ۲۰۰۹ منجر به کاهش درخواست نفت خاورمیانه شد و سپس باید از تولید و صادرات نفت امریکا برای کنترل قیمت و کاهش وابستگی استراتژیک به نفت این منطقه یاد کرد. این فرایند به‌وضوح در شکل شماره ۱ یک مشخص شده است.

شکل شماره ۱: سیر واردات نفت و محصولات پتروشیمی توسط آمریکا از کشورهای خلیج فارس (۲۰۱۸-۱۹۹۴)

^۸ ARAMCO

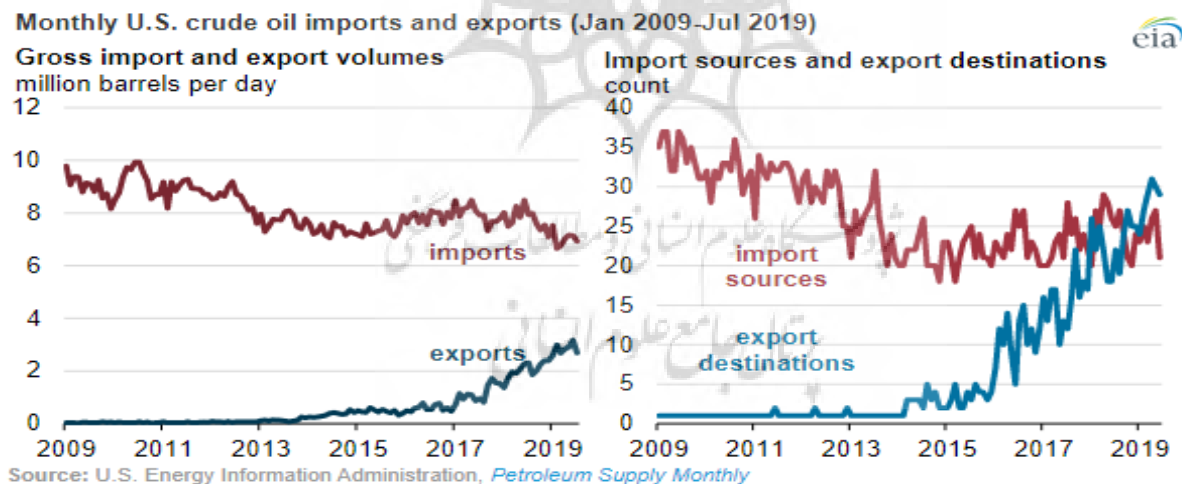
^۹ ExxonMobil, Texaco, Mobil Standard Oil of California (SoCal),



منبع: <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MTTIMUSPG1&f=M>

از سال ۲۰۰۹، ایالات متحده از ۳۷ منبع در هر ماه نفت خام خود را وارد می‌کرد (ر.ک. شکل شماره ۲). در هفت ماه اول سال ۲۰۱۹، بیشترین تعداد منابع در هر ماه به ۲۷ منبع کاهش یافت. با کاهش تعداد منابع، تعداد مقاصد برای صادرات نفت خام ایالات متحده افزایش یافت. ایالات متحده در هفت ماه اول سال ۲۰۱۹ نفت خام را تا ۳۱ مقصد در هر ماه صادر کرد.

شکل شماره ۲: سیر واردات نفت خام توسط آمریکا از کشورها



منبع: <https://www.eia.gov/todayinenergy/detail.php?id=41754>

افزایش صادرات ایالات متحده هم‌زمان از اواخر سال ۲۰۱۵ آغاز شده است. از ژوئیه ۲۰۱۹، تولید نفت خام ایالات متحده ۲,۶ میلیون بشکه در روز افزایش یافت و حجم صادرات ۲,۲ میلیون بشکه در روز افزایش داشت (ر.ک. شکل شماره ۳).

شکل شماره ۳: تولید روزانه و صادرات نفت آمریکا - ۲۰۱۹

Oil Producing Countries by Population 2019

Country	Crude Oil Production (thousands barrels per day)
United States	12,108
Russia	10,835
Saudi Arabia	9,580
Iraq	4,620
Canada	4,129
China	3,823
United Arab Emirates	3,068
Kuwait	2,652

منبع: SIPRI Arms Transfers Database, Mar. 2019

۳-۱-۲ پشتیبانی و حراست از حاکمیت اسرائیل

دومین مؤلفه مهم سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه، حمایت و حفظ اسرائیل است. درحقیقت، حفظ یک اسرائیل قوی در خاورمیانه، منافع امنیت ملی آمریکا را در آنجا تقویت می‌کند. این دیدگاه از اواسط قرن بیستم بر سیاست خارجی آمریکا غالب شد و سیاست‌های فعلی را شکل می‌دهد (Dufour, J. Institute for Policy Studies, 2007).

رؤسای جمهور آینده آمریکا از برخی ابتکارات، توافقنامه‌ها و معاهدات با کشورهای عربی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین^{۱۰} حمایت کرده‌اند تا از ثبات و بقای اسرائیل اطمینان داشته باشند. مهم‌ترین توافقنامه پیمان صلح مصر و اسرائیل در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۷۹ است (اعلامیه اصول مبنی بر ترتیبات موقت دولت اسلو ۱، ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳؛ پیمان صلح اردن و اسرائیل در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۴؛ توافق موقت اسرائیل - فلسطین، اسلو ۲ در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۵).

رابطه ایالات متحده و اسرائیل شامل تأمین ۱۳۵ میلیارد دلار از حمایت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک از سال ۱۹۴۹ تا سال ۲۰۱۷ است. از زمان آغاز جنگ سرد، اسرائیل به‌عنوان یک متحد نزدیک ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و بحرانی برای تأمین منافع امنیت ملی آمریکا به‌شمار می‌آید. با وجود بسیاری از تغییرات سیاسی، این منطق تا امروز ادامه دارد؛ زیرا اسرائیل به‌عنوان پایگاهی برای آمریکا در مقابله با افراط‌گرایان عمل می‌کند. این سیاست همچنین همراه با نابودی برنامه‌های هسته‌ای عراق و سوریه در منطقه شده است (Eisenstadt & Pollock, 2012).

شکل شماره ۴: مجموعه کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل ۲۰۱۷-۱۹۴۶

¹⁰ the Palestine Liberation Organization (PLO)

Total U.S. Foreign Aid Obligations to Israel: 1946-2017

current, or noninflation-adjusted, dollars in millions

Fiscal Year	Military	Economic	Missile Defense	Total
1946-2016	91,617.786	34,265.675	5,104.874	130,988.340
2017	3,175.000	-	600.735	3,775.740
2018	-	-	-	-
2019 Request	3,300.000	-	500.000	3,800.000
Total	94,792.790	34,265.675	5,705.61	134,764.080

Sources: U.S. Overseas Loans and Grants (Greenbook) and the U.S. State Department.

Notes: The Greenbook figures do not include missile defense funding provided by the Department of Defense. As of February 2018, Congress has not appropriated FY2018 funds.

۳-۱-۳ حفظ پایگاه‌های نظامی ایالات متحده

مؤلفه سوم سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه حفظ پایگاه‌های نظامی خود، به‌ویژه در کشورهای حاشیه نفتی خلیج فارس در امتداد مسیرهای تجاری و نقاط فشار است که به سیاست ایالات متحده اجازه می‌دهد، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر کل منطقه تسلط داشته باشد. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده را می‌توان به‌عنوان مکان‌های نظامی ای تعریف کرد که برای اهداف آموزشی، تهیه و تدارک تجهیزات نظامی برای کمک‌های نظامی یا عملیات نظامی در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این پایگاه‌های نظامی برای عموم باز نیست و معمولاً به شیوه نظامی که برای آنها تأسیس شده است، شکل‌های مختلفی می‌گیرند. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده را می‌توان به چهار دسته اصلی تقسیم کرد: نیروی هوایی؛ ارتش یا زمینی؛ نیروی دریایی؛ و ارتباطات و یا جاسوسی (DUF0UR, 2007: 64).

پیش از جنگ جهانی دوم پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خاورمیانه وجود نداشت. با وجود این، با شروع جنگ سرد، تعداد پایگاه‌های نظامی و تأسیسات نظامی به‌سرعت در بیش از دوازده کشور خاورمیانه افزایش یافت. طبق گزارش وزارت دفاع آمریکا در سال ۲۰۱۸ مبنای ساختار پایه ایالات متحده آمریکا رسماً ۷۶۶ واحد نظامی و در خارج از قلمرو غیر قاره ایالات متحده در ۷۷ کشور مستقر است (Sandars, 2000: 293).

واضح است که حضور نظامی اولیه ایالات متحده در خاورمیانه قبل از جنگ جهانی دوم محدود بود. با این حال، در طول و پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده حداقل حضور نظامی در ایران، عراق، عربستان سعودی و بحرین را حفظ کرد. پس از حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، ایالات متحده حضور نظامی خود را تشدید کرد. علاوه بر این، حضور نظامی ارتش ایالات متحده در منطقه به تأمین امنیت دسترسی به نفت برای آمریکا و متحدان آن کمک کرده است تا ثبات و امنیت رژیم‌های دوست را تضمین کند؛ واکنش سریع به بحران‌های داخلی و خارجی، مبارزه با نیروهای رادیکال و گروه‌های افراطی اسلامی که ممکن است منافع آمریکا در منطقه را تهدید کنند و در نهایت از برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاست خارجی ایالات متحده حمایت کنند.

۳-۱-۴ حمایت از کشورهای متحد و مشتری در خاورمیانه

مؤلفه چهارم ایالات متحده در منطقه خاورمیانه حفظ رابطه نزدیک با «دولت‌های مشتری»^{۱۱} و رژیم‌های دوست است. دیکشنری دولت و سیاست، دولت مشتری را به عنوان «کشوری که برای امور دیگری مانند دفاع، تجارت و غیره به کشور دیگری وابستگی دارد، تعریف می‌کند» (Collin, 1998: 50).

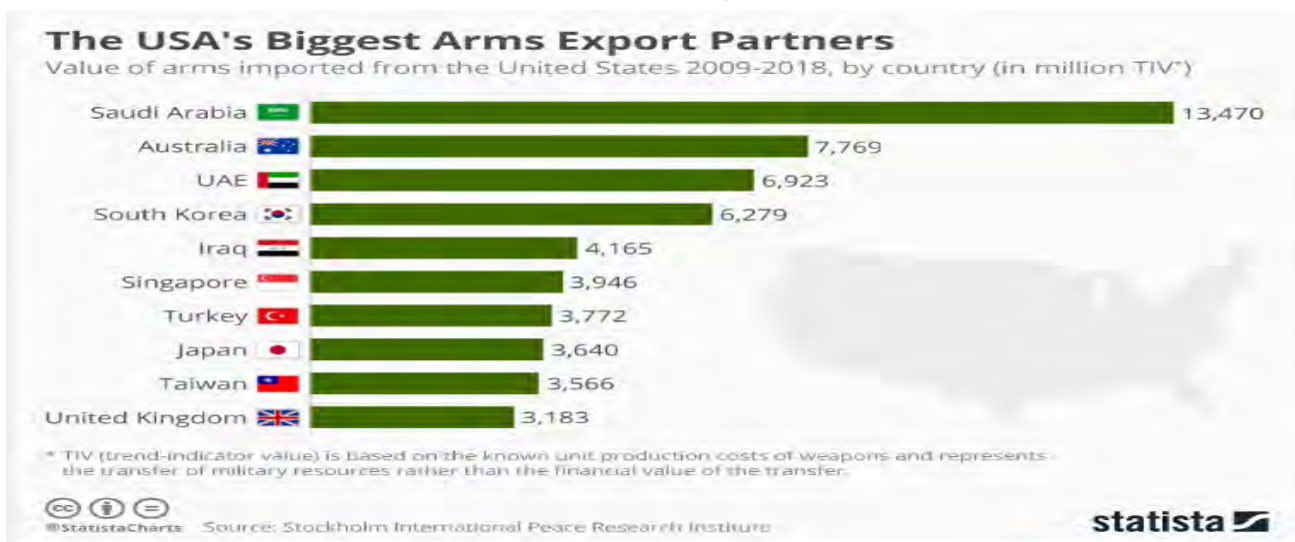
راهنمای روابط بین‌الملل و دیپلماسی دولت مشتری را به‌عنوان «کشوری که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و یا نظامی به دولت دیگری وابسته است، تعریف می‌کند...». این رابطه دوجانبه و به‌طور معمول مفید با تعهدات متقابل، هرچند متفاوت است. دولت مشتری... اغلب از لحاظ نظامی قدرتمند است؛ اما از لحاظ اقتصادی ضعیف است. دولت‌های مشتری در طول جنگ سرد اسرائیل و کره جنوبی برای ایالات متحده و سوریه، عراق... برای اتحاد جماهیر شوروی بود (Fry, Goldstein, & Langhorne, 2004: 9).

از اوایل دهه ۴۰ میلادی، ایالات متحده متعهد به ارائه کمک‌های اقتصادی، نظامی و حمایت چندین کشور در خاورمیانه برای حفظ امنیت ملی و منافع استراتژیک آن است. به‌طور خاص، کشورهای زیر به ایالات متحده - مشتریان ایالات متحده در اواسط دهه ۱۹۴۰ تبدیل شدند: عربستان سعودی (۱۹۴۵)، یونان و ترکیه (۱۹۴۷)، اسرائیل (۱۹۴۸)، ایران (۱۹۵۳)، پاکستان (۱۹۵۴)، لبنان (۱۹۵۷ و ۱۹۷۵ به پایان رسید)، اردن (۱۹۶۳)، تونس (۱۹۷۴)، مصر (۱۹۷۶)، کویت، بحرین و عمان (۱۹۹۱-۱۹۹۲) (Sylvan & Majeski, 2003).

روابط حامی و مشتری در کشورهای خاورمیانه موفقیت در حفظ منافع امنیتی امریکا و متحدان در منطقه را به دست آورده است. با این حال، در طول این روند، روابط ناهمگون بین ایالات متحده و کشورهای خاورمیانه شکل گرفت. این رابطه ناهمگون، ایالات متحده را به دسترسی کامل به منابع انرژی ثابت شده قادر کرد. همچنین این رابطه موفق به ایجاد پایگاه‌های نظامی بیشتر شد و در نتیجه حضور پرسنل امریکایی در خلیج فارس را افزایش داد. به‌طور خاص، در سال ۲۰۱۴، ۳۵۰۰۰ پرسنل نظامی امریکا در خاورمیانه مستقر هستند ("Index of U.S. Military Strength," n.d.) (2015).

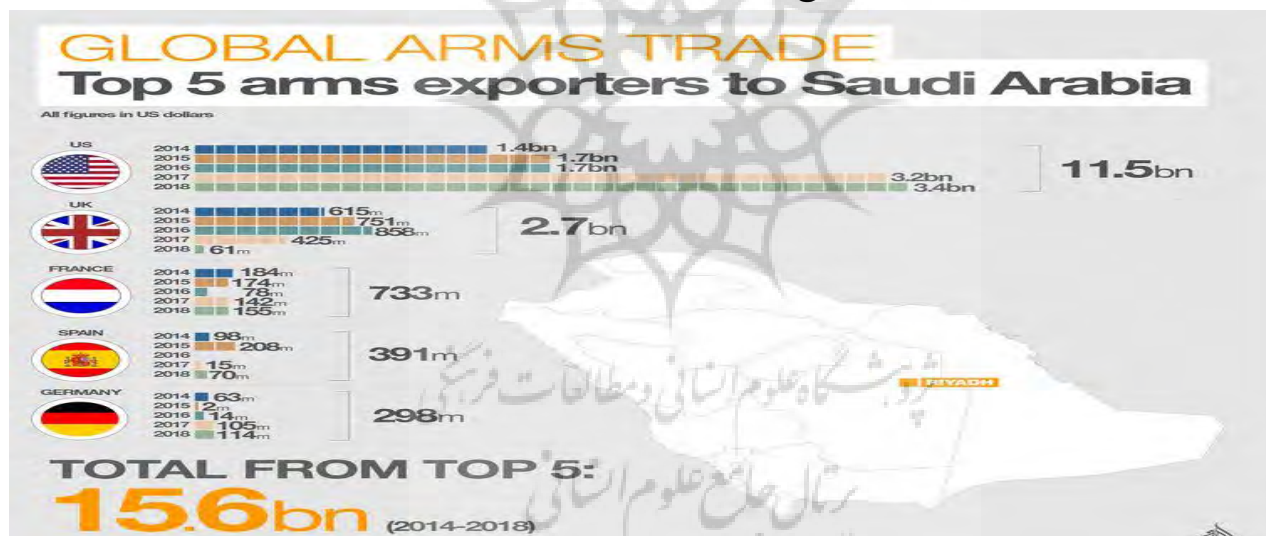
با نگاهی به خریداران عمده سلاح از امریکا بین سال‌های ۱۸-۲۰۰۹، چهار کشور خاورمیانه جزو مهم‌ترین خریداران سلاح از امریکا هستند (ر.ک. شکل ۵). رتبه نخست این آمار برای عربستان است. از سوی دیگر طبق آمار شکل شماره ۶ عربستان سعودی بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات از کشورهای غربی از سال ۱۸-۲۰۱۴ بوده است. در شکل شماره ۷ به مهم‌ترین صادرکنندگان سلاح به کشورهای خاورمیانه اشاره شده است. امریکا رتبه نخست مهم‌ترین صادرکننده سلاح به متحدین خود در خاورمیانه است.

شکل شماره ۵: بزرگ‌ترین خریداران سلاح از آمریکا، ۲۰۰۹-۲۰۱۸



منبع: statista The USA's Biggest Arms Export Partners, Mar12. 2019

شکل شماره ۶: بزرگ‌ترین صادرکنندگان سلاح به عربستان سعودی، ۲۰۱۴-۲۰۱۸



<https://www.aljazeera.com/indepth/interactive/2019/05/saudi-arabia-world-largest-arms-importer-2014-2018-190512140945972.html>

شکل شماره ۷: بزرگ‌ترین خریداران سلاح از آمریکا، ۲۰۱۸-۲۰۱۴

Table 2. The 40 largest importers of major arms and their main suppliers, 2014-18

Note: Percentages below 10 are rounded to 1 decimal place; percentages over 10 are rounded to whole numbers.

Importer	Share of arms imports (%)		Per cent change from 2009-13 to 2014-18*	Main suppliers (share of importer's total imports, %), 2014-18		
	2014-18	2009-13		1st	2nd	3rd
1 Saudi Arabia	12	4.3	192	USA (68)	UK (16)	France (4.3)
2 India	9.5	13	-24	Russia (58)	Israel (15)	USA (12)
3 Egypt	5.1	1.8	206	France (37)	Russia (30)	USA (19)
4 Australia	4.6	3.6	37	USA (60)	Spain (29)	France (5.0)
5 Algeria	4.4	3.1	55	Russia (66)	China (13)	Germany (10)
6 China	4.2	4.8	-7.0	Russia (70)	France (10)	Ukraine (8.6)
7 UAE	3.7	4.2	-5.8	USA (64)	France (10)	Turkey (7.8)
8 Iraq	3.7	1.6	139	USA (47)	Russia (33)	South Korea (8.0)
9 South Korea	3.1	3.6	-8.6	USA (51)	Germany (39)	UK (3.0)
10 Viet Nam	2.9	1.8	78	Russia (78)	Israel (9.1)	Belarus (4.1)
11 Pakistan	2.7	4.8	-39	China (70)	USA (8.9)	Russia (6.0)
12 Indonesia	2.5	1.4	86	UK (19)	USA (18)	Netherlands (13)
13 Turkey	2.3	3.2	-21	USA (60)	Spain (17)	Italy (15)
14 Qatar	2.0	0.7	225	USA (65)	Germany (15)	France (7.4)
15 Israel	2.0	0.5	354	USA (64)	Germany (27)	Italy (8.9)
16 United States	1.8	3.7	-47	Germany (22)	Netherlands (13)	France (11)
17 Taiwan	1.7	1.0	83	USA (100)	Germany (0.2)	Italy (0.1)
18 Oman	1.6	0.6	213	UK (39)	USA (30)	Norway (8.5)
19 United Kingdom	1.6	1.7	-2.3	USA (71)	South Korea (17)	Germany (4.5)
20 Italy	1.5	0.6	162	USA (59)	Germany (26)	Israel (7.5)

منبع : SIPRI Arms Transfers Database, Mar. 2019-p6

۳-۱-۵ مقابله با تروریسم در منطقه

مؤلفه پنجم سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه مبارزه علیه تروریسم است. پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دولت ایالات متحده اعلام کرد که «جنگ علیه تروریسم» جهانی است. دولت جورج دبلیو بوش متعهد به حمله به القاعده و رژیم طالبان شد. علاوه بر این، دولت بوش بسیاری از کشورها مانند ایران، عراق و سوریه را به حمایت از تروریست‌ها و حمایت از آن متهم کرد. در این باره، پرزیدنت بوش اظهار داشت که «... سوریه و ایران به تروریست‌ها کمک می‌کنند...». ایالات متحده هر دو کشور را به‌عنوان حامی تروریست‌ها و تروریسم و به‌دلیل حمایت از گروه‌های ستیزه‌جوی فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی فهرست کرد. در سال ۲۰۰۱، بوش عراق را به حمایت از تروریسم متهم کرد. بوش ادعا کرد که رابطه‌ای بین عراق، صدام حسین و القاعده و همچنین دیدار کارکنان اطلاعاتی عراق با اعضاء القاعده در سودان وجود داشته است (Milbank, 2004).

در فوریه سال ۲۰۰۳، دولت بوش یک استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم در سراسر جهان ارائه داد: طرح جامع شامل راهبردهای شکست‌دادن تروریست‌ها و سازمان‌های آن‌ها، انکار حمایت و به حداقل رساندن شرایط اجتماعی و اقتصادی که از سوی تروریست‌ها سوءاستفاده می‌شود، برای دفاع از شهروندان ایالات متحده و رفاه در کشور و خارج از کشور (National Strategy for Combating Terrorism, 2003)

در ۱۹ مارس ۲۰۰۳، ایالات متحده به عراق حمله کرد و رژیم صدام حسین سقوط کرد. دولت بوش رژیم عراق را به نقض حقوق بشر، داشتن روابط و حراست از رهبران تروریست متهم نمود. علاوه بر این، مقامات ایالات متحده اظهار داشتند که رژیم عراق امنیت و ثبات منطقه خاورمیانه را تهدید می‌کند.

پس از پیروزی اوباما، ابزار سیاست خارجی و امنیتی که از سال ۲۰۰۹ توسط واشنگتن استفاده شده بود، محصول تغییر موقعیت امریکا و شرایط داخلی آن به علت بحران اقتصادی مالی شد. اوباما به عنوان راهی برای مقابله با میراث بوش، مفهوم جنگ جایگزین^{۱۲} را به عنوان استراتژی خود برگزید. این مربوط به جنبه‌هایی از جنگ‌های متقابل و ترکیبی است؛ اما بیشتر در طراحی ایده RMA (انقلاب در امور نظامی^{۱۳}) گسترش می‌یابد.

اساساً، جنگ جایگزین به عنوان بخشی از استراتژی، عملیات و اقدامات تاکتیکی جنگی است که به یک جایگزین انسانی یا تکنولوژیک با هدف اصلی به حداقل رساندن جنگ برای سیاست‌گذاران و نظامیان اشاره دارد. اصطلاح «جایگزین» که به لحاظ اخلاقی از الگویی لاتین «surrogate» حاصل می‌شود؛ به معنای «انتخاب به عنوان یک جایگزین» است. در این باره به جایگزینی انسانی یا تکنولوژیکی برای نیروهای زمینی خود است (Oxford English Dictionary,) (www.oed.com, accessed 18 Oct. 2015).

استراتژی سیاست خارجی امریکا با بهار عربی به چالش کشیده شد و نظم منطقه‌ای دگرگون شد. تحولات سوریه و جنگ داخلی آن، بحران یمن و ظهور داعش نتیجه به هم خوردن تعادل و نظم منطقه‌ای بود. در طول آگوست - سپتامبر ۲۰۱۴ ایالات متحده ائتلاف بین‌المللی علیه داعش را تشکیل داد (Fantz & Pearson, 2015). درحقیقت، جنگ ایالات متحده علیه داعش به دنبال رویکردی امریکایی درباره امنیت در خاورمیانه بود. واقعیت این است که در کنار اهرم‌های سیاسی و اقتصادی قدرت اهرم نظامی، نقش برجسته‌ای در جعبه‌ابزار سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه ایفا کرد. اوباما با دنبال کردن استراتژی جنگ جایگزین، به کمک نظامی به متحدان عرب در خاورمیانه، به ویژه مصر، اردن و کشورهای خلیج فارس اقدام کرد (Pieter D. Wezeman and Siemon T. Wezeman, 2015). سیاست دولت اوباما در زمینه آموزش، تجهیز و مشاوره به طور مستقیم بر توانایی نظامی هم‌پیمانان عربی برای تهدیدات منطقه‌ای تمرکز یافت. دولت‌های خلیج فارس از سال ۲۰۱۲ در آموزش و تجهیز نیروهای شورشی سوری در جنگ با رژیم اسد شرکت داشته‌اند (Nancy A. Youssef, 2014). همکاری و کمک به ارتش آزاد سوریه، گروه‌های پیش‌مرگ کرد توسط نیروهای ویژه ایالات متحده و آموزش و پشتیبانی از مبارزان به عنوان نیروهای جایگزین زمینی علیه سئیزه‌جویان داعش انجام گرفت (Joe Parkinson and Dion Nissenbaum, 2014).

سرانجام استراتژی جنگ‌های جایگزین اوباما، در خاورمیانه تأثیری مثبت نداشت و ضربه‌ای راهبردی و اخلاقی به موقعیت ایالات متحده در جهان خدشه وارد کرد. استراتژی اوباما برای جلوگیری و یا مجبور کردن بازیگران منطقه درباره راهبردهای سیاست خارجی امریکا، با جنگ‌های جایگزین منجر به شکست شد (Andreas Krieg, CNN, 31 Dec 2014).

نقش سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه در دوران اوباما با فقدان تعریفی دقیق از آینده ترسیم شده بود. در این دوران شرکای منطقه‌ای امریکا شروع به سوءاستفاده از وضعیت فوق‌العاده‌ای در امریکا کردند که دیگر نمی‌توانست به عنوان یک هژمون منطقه‌ای عمل کند تا تحولات منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. رویکردی که در دوران ترامپ چرخش

¹² surrogate warfare

¹³ Revolution in Military Affairs

فراوانی به خود گرفت و استراتژی ترامپ شگفتی‌های آینده‌نگری را به بالاترین میزان خود درباره رویدادهای محتمل نشان داد. هرچند بررسی عواقب بالقوه چنین تحولاتی برای هریک از بازیگران در خاورمیانه فراتر از محدوده این پژوهش است.

۴- تجزیه و تحلیل

ما به دنبال تبیین نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، توضیح دادیم چرا مجموعه‌ای از نتایج مورد انتظار در محدوده خاصی اتفاق می‌افتد و چرا الگوهای رفتاری ابرقدرت‌ها تکرار می‌شوند و در نهایت چرا وقایع خاصی از جمله وقایعی که تعداد و یا هیچ‌کدام از بازیگران خواهان آن نیستند، تکرار می‌شوند.

قبل از پیروزی ترامپ به نظر می‌رسد که هفت ستون جهانی‌شدن به چالش کشیده شده بود:

- جهان‌گرایی اقتصادی راه‌هایی برای کاهش مصنوعی ارزش پول‌های ملی به وجود آورده بود.
- نظم جهانی غرب که توسط ایالات متحده حمایت شده بود، توسط قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه، چین به چالش گرفته شده بود.

- امنیت جمعی که آمریکا بر آن متکی است، به‌طور فزاینده‌ای به نظر می‌رسد قادر نبود به موفقیت دست یابد.
- هژمونی امریکایی در آنچه در یک جهان یکپارچه به نظر می‌رسد، توسط قدرت‌های بزرگ در تهدید بود.
- مداخله‌گرایی آمریکا به نظر می‌رسد کمتر و ناکارآمدتر (به‌عنوان مثال در سوریه، عراق، لیبی، افغانستان) به نظر می‌رسد و اغلب به دلایل اشتباه و بدون روش انجام می‌گردد.
- حکومت بین‌المللی و جهانی‌گرایی که ایالات متحده به مدت طولانی از آن حمایت می‌کرد، به‌ویژه با توجه به همراهی اتحادیه اروپا، به نظر می‌رسد به‌طور فزاینده شکننده است.
- ادامه حمایت مالی آمریکا، به‌ویژه به سازمان ملل متحد و آژانس‌های وابسته آن، به نظر می‌رسد به‌طور فزاینده‌ای در جهان غیرممکن است.

۴-۱ سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه

دونالد ترامپ از جناح سنتی حزب جمهوری خواه موسوم به «جناح محافظه‌کار» است که به جریان پروتستانی - اونجلیکی راست افراطی آمریکا (WASP) تعلق دارد. راست افراطی مجموعه‌ای از فرقه‌های پروتستان در امریکاست که اصولاً در کلیسای انجیلی ریشه دارند و از اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ وارد سیاست شدند. این جریان بر عوامل داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا تأکید دارد و شدیداً معتقد به بازگشت آمریکا به دوران عظمت گذشته و استثنایگرایی امریکایی است (Cherkaoui, 2016).

ترامپ طی سخنرانی خود در کنگره آمریکا در سال ۲۰۱۷ اظهار داشت: «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، وظیفه من این است که نماینده ایالات متحده آمریکا باشم» (New York Times, April 27, 2016). از این نظر، سیاست خارجی ترامپ از منظر رئالیسم تهاجمی مبتنی بر منافع ملی آمریکا خواهد بود. ترامپ به‌صراحت مخالف نقش رهبری جهانی امریکاست و به‌وضوح تعهدات بین‌المللی آمریکا را زیر سؤال برده است (Haass, 2016).

از سوی دیگر ترامپ در سخنرانی برای اعضای کنگره آمریکا اظهار داشت: «ما از شرکای خود در ناتو، خاورمیانه و اقیانوس آرام انتظار داریم نقشی مستقیم و معنی‌دار، هم در همکاری‌های نظامی و راهبردی و هم در پرداخت سهم عادلانه خود برای تأمین هزینه‌ها، بر عهده بگیرند» (whitehouse.gov, 2017a).

در تاریخ 6 دسامبر 2017 م. علی‌رغم مخالفت رهبران کشورهای جهان اسلام و جامعه بین‌المللی، انتقال سفارت آمریکا از تلاویو به بیت‌المقدس را تأیید کرد و به این ترتیب اولین کشوری است که رسماً بیت‌المقدس (اورشلیم) را به عنوان پایتخت اسرائیل می‌شناسد (Holland and Lubell, 2017). ترامپ رویکردی انتقادی و سخت‌گیرانه برای تغییر سیاست‌های آمریکا در منطقه و متمرکز ساختن آن بر تهدید ایران و گروه‌های تندروی اسلامی دارد. این تهدیدات از قبیل تهدید بالقوه برنامه تسلیحات هسته‌ای، برنامه مقابله دریایی در خلیج فارس، برنامه موشک‌های بالستیک، جنگ سایبری و حمایت ایران از شبه‌نظامیان بنیادگراست. به همین مناسبت ترامپ ضمن خروج از برجام، اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران را در دستور کار قرار داد. از سوی دیگر محدودسازی توان نظام موشکی و نظامی ایران و فشار اقتصادی برای نداشتن دستیابی و حرکت ماشین جنگی ایران، با قدرت در دستور کار دولت ترامپ قرار گرفت. در همین باره، آمریکا با واگذاری نقش و مسئولیت خود به عربستان و تقویت موقعیت اسرائیل در منطقه و تلاش این دو کشور در ایجاد محور ضدایرانی در منطقه سعی کرده‌اند دوباره ایران را امنیتی کنند. در مجموع دو بازیگر تأثیرگذار در منطقه تاکنون توانسته‌اند با توجه به لابی‌های درون آمریکا و روابط خاص با مقامات دولت ترامپ رویکرد خصمانه آمریکا به ایران را تشدید کنند.

این موارد نشان از درک این موضوع در آمریکا است که این کشور از مزایای بین‌المللی خود بهره نبرده است. برآمدن این سیاست‌های شبه نئوانزواگرایی بر ایند عوامل زیر است:

- ۱) تأثیر منفی جهانی شدن پس از بحران مالی جهان سال ۲۰۰۸؛
- ۲) پایین آمدن درآمد طبقات متوسط و کارگران و کاهش نرخ امید به زندگی جامعه سفیدها در آمریکا؛
- ۳) رشد جریان‌های ملی‌گرای پس از تبعات جهان‌گرایی؛
- ۴) انتفاع کشورهای رقیب آمریکا در بهره‌بردن از مزایای وابستگی متقابل؛
- ۵) کسری موازنه تجاری و بدهی‌های خارجی آن.

امریکا برای دستیابی به برتری و تفوق در نظام بین‌الملل ویژگی‌های خاصی را دنبال می‌کند:

۱) کنترل بر مواد خام؛ ۲) کنترل بر واردات؛ ۳) کالاهای سایر کشورها را به بازار داخلی خود وابسته کند؛ ۴) کنترل بر منابع سرمایه، بازار سهام و نرخ ارز؛ ۵) کنترل بر کالاهایی که ارزش افزوده بالا دارد؛ ۶) پیشرو در توسعه و تولید تجهیزات نظامی در دنیا؛ ۷) قادر و مایل بودن به رهبری جهانی است.

باتوجه به ظرفیت و ماهیت بالای سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی آمریکا در تأثیرگذاری بر جریان‌های مختلف در مناطق مورد نظر، شاهد ایجاد شبکه‌ای از اتحادها و ائتلافات منطقه‌ای تحت رهبری و هدایت آمریکا و تقویت قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و آمادگی لازم برای واگذاری مسئولیت به متحدین جهت رویارویی با چالش‌های امنیتی نوظهور خواهیم بود. آمریکا به ضرورت حفظ موقعیت، امنیت و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی خود، ناگزیر به کنترل و نفوذ خود در خاورمیانه است تا نفوذ هژمون‌های بالقوه را در مناطق مورد مناقشه از جمله خاورمیانه کاهش دهد.

۵- نتیجه‌گیری

ساختار سیاست خارجی آمریکا، ساختاری است که نظام تصمیم‌گیری پیچیده‌ای دارد که به عوامل تغییر و استمرار قدرت بیشتری می‌دهد. گاهی این سیاست‌ها با منافع ملی آمریکا نیز در تعارض است؛ ولی به هر حال عاملی تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا به شمار می‌آید. سیاست خارجی آمریکا در همه جای دنیا و به‌خصوص خاورمیانه استمرار گذشته را دارد و براساس رویکرد واقع‌گرایی تداوم محور است. ورود دونالد جان ترامپ به کاخ سفید دگرگونی وسیعی را در قلمرو سیاست خارجی آمریکا در بطن تداوم مشروعیت اصول بنیادین بین‌المللی آمریکا به صحنه آورد. نظام بین‌الملل نظاره‌گر تجلی فهمی متفاوت از پدیده‌ها، نگرشی بسیار ملی‌گرا به واقعیات و رفتاری عمیقاً مادی از منافع آمریکا در ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی است. تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در قرن ۲۱ پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ سرانجام پس از یک دهه فقدان چارچوب منسجم جایگزین برای استراتژی سد نفوذ شوروی، سبب شد که استراتژی جهانی آمریکا تحت عنوان مبارزه با تروریسم مدون گردد و مبنای تئوریک و عملیاتی سیاست‌های آمریکا در گستره جهانی قرار گیرد. این استراتژی بیانگر رویکرد نظامی محور و تهاجمی بود و تأکید بر به‌کارگیری قدرت نظامی در چارچوب اولویت‌ها و ارزش‌های آمریکایی داشتند. با روی کار آمدن اوباما، لیبرال‌های بین‌الملل‌گرا در ارکان تصمیم‌گیری قرار گرفتند و واکنشی به استقرار نیروی نظامی برای پیشبرد سیاست‌های آمریکا داشتند. با به صحنه آمدن داعش به دنبال خروج نیروهای آمریکایی از عراق، به قدرت رسیدن گروه‌های افراطی به دنبال سقوط معمر قذافی به وسیله آمریکا در لیبی و شاید مهم‌تر از همه جنگ در سوریه، چرخش در سیاست خارجی آمریکا را مشروعیت عملیاتی و توجیه تئوریک اعطا کرد. دونالد ترامپ به شدت در تعارض با ارزش‌های نو محافظه‌کار است؛ زیرا هزینه‌های مادی و اشاعه دموکراسی را که محوریت حیات‌بخش سیاست آنان بود، با توجه به پیامدهای آن برای آمریکا سودآور محاسبه نمی‌کند. بن‌مایه سیاست خارجی آمریکا امروزه ملی‌گراست. این بدان معناست که مسئولیت آمریکا نیست که دولتمانداری را پیشه کند؛ زیرا نیازمند گسیل نظامیان و صرف هزینه است. ترامپ ملی‌گراست و «نخست آمریکا» را مطرح می‌کند؛ بدین معنا که تنها ارزشی را سودآور می‌داند که خمیرمایه و جوهره آمریکایی دارد و برخاسته از واقعیات حیات تاریخی این کشور است. سیاست خارجی آمریکا در طول نیم قرن گذشته، ایجاد و تداوم ثبات نظم حاکم بین‌المللی است. هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا حفظ موقعیت موجود خود در منطقه و پیشگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای است که می‌تواند ثبات موازنه قدرت را برهم بزند و هژمونی آمریکا در دنیا را به چالش بکشد.

درمجموع اولویت‌های سطوح سیاست خارجی ترامپ به شرح ذیل در جدول شماره ۸ دسته‌بندی می‌شود:

جدول شماره ۸: اولویت‌بندی عوامل سطوح سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه

سطح تحلیل	اولویت‌بندی راهبرد سیاست خارجی ترامپ
-----------	--------------------------------------

<p>(۱) رشد ملی گرایی؛ (۲) رشد اقتصادی؛ (۳) فشار بر مهاجرین.</p>	<p>سطح تحلیل داخلی</p>
<p>(۱) فروپاشی نظم منطقه‌ای؛ (۲) بحران امنیتی در مناطق مورد مناقشه؛ (۳) واگذاری مسئولیت به متحدین؛ (۴) استفاده از حربۀ محاصره اقتصادی مانند تحریم‌ها علیه رقبا و دشمنان.</p>	<p>سطح تحلیل منطقه‌ای</p>
<p>(۱) جلوگیری از رشد اقتصادی چین؛ (۲) مواجهه با جهانی گرایی و ایجاد زمینه‌های روابط دوجانبه؛ (۳) اتکانکردن به سازمان‌هایی بین‌المللی و استفاده گزینشی از آن؛ (۴) به‌کارگیری ابزاری موضوعات حقوقی بشری.</p>	<p>سطح تحلیل بین‌المللی</p>
<p>(۱) همراهی نکردن متحدین امریکا در رفتارهای سیاسی و اقتصادی امریکا در مناطق مختلف؛ (۲) رویارویی سیاسی با کشورهای هم‌زمن بالقوه؛ (۳) تضعیف نقش سازمان‌های بین‌المللی.</p>	<p>هم‌زمانی سه سطح تحلیل</p>

باتوجه به کنش‌های احتمالی دولت ترامپ در مدل مفهومی این مقاله، انگیزه‌ها و استراتژی‌های ناگهانی در شرایط بحرانی متأثر از عوامل تأثیرگذار در ساختار نظام بین‌الملل در منطقه را نیز باید لحاظ کرد.

- Anderson, E. W., & Anderson, L. D. (2013). *An atlas of Middle Eastern affairs*. Routledge.
- Anderson, P. (2015). *American foreign policy and its thinkers*. Verso Books.
- Baker, P., Cooper, H., & Gordon, M. R. (2015). Obama Looks at Adding Bases and Troops in Iraq, to Fight ISIS. *The New York Times*.
- Brzezinski, Z. (2003). Hegemonie Quicksand. *The National Interest*, (74), 5-16.
- Carlsnaes, W., Risse, T., & Simmons, B. A. (Eds.). (2002). *Handbook of international relations*. Sage.
- Cherkaoui, M. (19 July 2016); Donald Trump: The Rise of Right-wing Politics in America, address http://studies.aljazeera.net/en/reports/2016/07/clone_of_donald-trump-rise-wing-politics-america-1.html
- Chomsky, N. (2005). *The Imperial Presidency*. AK Press. Canadian Dimension, 39, 1–12.
- Collin, P. H. (Ed.). (1998). *Dictionary of government and politics*. Routledge.
- Diller, D. C. (Ed.). (1991). *The Middle East: Revised to Include a Persian Gulf Crisis Supplement* (7th ed., p. 109). Washington, DC: Congressional Quarterly Inc. [Paper reference 1]
- Dufour, J. (2007). The worldwide network of US military bases. *Global Research*, 1. https://ips-dc.org/why_the_us_supports_israel

- Elman, C. (2007), Realism, in Martin Griffiths, ed. *International Relations Theory for the Twenty First Century*, London: Routledge.18.
- Eisenstadt, M., & Pollock, D. (2012). Friends with Benefits: Why the US-Israeli Alliance Is Good for America. *Foreign Affairs*, 7.
- Graham, M. (2004), *Guide to International Relations and Diplomacy*, Continuum: 592.
- Holland, S., & Lubell, M. (2017). Trump Recognizes Jerusalem as Israel's Capital, Reversing Longtime US Policy. *Reuters.com*.<https://www.reuters.com/article/us-usa-trump-israel/trump-recognizes-jerusalem-as-israels-capital-reversing-longtime-u-s-policy-idUSKBN1E01PS>
- Haass, R. (2017). World order 2.0: The case for sovereign obligation. *Foreign Aff.*, 96, 2.
- Haass, R. (2019). How a world order ends: And what comes in its wake. *Foreign Aff.*, 98, 22.
- Hafeznia, M. R., Mokhtari Hashi, H., & Roknaldin Eftekhari, A. (2012). Geopolitical Challenges of Regional Integration Case study: Economic Cooperation Organization (ECO). *Geopolitics Quarterly*, 8(25), 1-41.
- Hagelin, B., Wezeman, P. D., Wezeman, S. T., & Chipperfield, N. (2002). International arms transfers. *Sipri Yearbook*, 373-402.
- Hughes, G. (2012). *My Enemy's Enemy: Proxy Warfare in International Politics*. Apollo Books.
- Iskandar, M. (1974). *The Arab oil questions*. Beirut: Middle East Economic Consultants.
- Parkinson, J., & Nissenbaum, D. (2015). 'US, allies training Kurds on using sophisticated weaponry against Islamic State. *Wall Street Journal*, 21.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. WW Norton & Company.
- Mearsheimer, J. J. (2018). *The great delusion: Liberal dreams and international realities*. Yale University Press.
- Milbank, D. (2004). Bush Defends Assertions of Iraq-Al Qaeda Relationship. *Washington Post*, 18, A9.
- Nancy, A., Y. (2014), 'Syrian rebels describe US-backed training in Qatar', PBS Frontline.
- Posen, B. R. (2003). Command of the commons: the military foundation of US hegemony. *International security*, 28(1), 5-46.
- Rustow, D. A. (1982). Oil and turmoil: America face OPEC and the Middle East.
- Sandars, C. T. (2000). *America's Overseas Garrisons: The Leasehold Empire*. Oxford University Press on Demand.
- Sylvan, D., & Majeski, S. (2003, February). An agent-based model of the acquisition of US client states. In *Proceedings International Studies Association Convention*.
- Thomas, M., H. (2004), *Warfare: That Fatal Knot*, University Press of the Pacific (27 July 2004) <https://www.nytimes.com/2016/04/28/us/politics/transcript-trump-foreign-policy.html>. Accessed.
- Walt, S. M. (2018). *The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of US Primacy*. Farrar, Straus and Giroux.

Trump's foreign policy in the Middle East

Abdolreza Yousefi Mianji Hossein Daheshiar Nozar shafiee Rahmat Hajimineh

Received: 2020.4.13

Accepted:2020.6.30

Abstract

Trump's victory in the 2016 presidential election was an unexpected event. The main purpose of this article is to examine Trump's foreign policy in the Middle East. The main question of this article is: What are the determining factors and components of US foreign policy in the Middle East? In response to this question, various factors of US foreign policy in the Middle East have been examined. The research findings show that the theory of aggressive realism, while fundamental-theoretical in nature, has a practical nature. This theory has given a good answer to the behavior of the actors of the international system. According to the study, Trump's foreign policy seeks to maintain its position in the region and prevent the emergence of a regional hegemon that could destabilize the balance of power and challenge US hegemony in the world. This study is theoretical-fundamental and has been done by descriptive-analytical method and library resources.

Keywords: Foreign policy, the United States, the Middle East, Trump, Aggressive

